

## دین و تئوری روابط بین‌الملل

عبدالله قنبرلو\*

### چکیده

امروزه نظریه تعارض ضروری تئوری روابط بین‌الملل با هنجارهای دینی با چالش‌های عمیقی مواجه است. علاوه بر آن، به‌منظور بهره‌گیری از ظرفیت‌های ادیان برای جبران کاستی‌های روند اصلی تئوری روابط بین‌الملل تلاش‌های جدیدی شده است. این مقاله در پی شناسایی زمینه‌های طرح تئوری دینی روابط بین‌الملل است. فرضیه ما این است که دین می‌تواند به‌مثابه بستری مهم برای طرح تئوری‌های هنجارگرا در روابط بین‌الملل عمل کند. در این چهارچوب، استدلال شده است که تصور جدایی ناگزیر دین از عرصه نظری روابط بین‌الملل ریشه در نگاه مضیق و تقلیل‌گرایانه به چیستی و کارکرد تئوری دارد. براین اساس، لازم است در ماهیت و کارکرد تئوری روابط بین‌الملل بازبینی شود تا بتوان از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های دین برای طرح تئوری دینی روابط بین‌الملل بهره گرفت. در این مقاله از اسلام به‌مثابه دینی یاد می‌شود که به‌واسطه ظرفیت‌های بیش‌تر هنجارسازی در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی از زمینه و بستر مناسبی برای پردازش تئوری‌های هنجاری در عرصه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی برخوردار است.

**کلیدواژه‌ها:** روابط بین‌الملل مدرن، تئوری، دین، دولت - ملت، تجربه‌گرایی، پوزیتیویسم، هنجارگرایی، اسلام، اخلاق، عدالت.

### مقدمه

به‌رغم نقش بسیار پررنگ دین در لایه‌های مختلف واقعیت روابط بین‌الملل نظام حاکم بر

---

\* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۰  
Ghanbarlu.phdirut@gmail.com

روابط بین‌الملل هم‌چنان اساس دین‌گريزانه یا سکولاریستی (secularistic) داشته و به‌موازات آن نفوذ دین در تئوری روابط بین‌الملل نیز بسیار ضعیف بوده است. اما در دهه‌های اخیر با پررنگ‌شدن پدیده دین‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل متغیر دین وارد مطالعات بین‌الملل شده و به‌تبع آن روش جدیدی در حال شکل‌گرفتن است. در این راستا، ادیان می‌توانند در جهت‌دهی به تحولات نظری روابط بین‌الملل اثرگذار باشند. در این‌جا چندان اهمیتی ندارد که چه دین و مذهبی، برای ورود به مباحث نظری روابط بین‌الملل و تأثیر در آن، ظرفیت و قابلیت بیش‌تری دارد؛ آن‌چه مهم است این‌که در عصر جهانی‌شدن به‌موازات توسعه هنجارهای مدرن در روابط بین‌الملل نقش هنجارهای دینی نیز در حال تقویت است و تئوری روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

با تقویت نقش دین در روابط بین‌الملل، سؤالات گوناگونی ذهن محققان این عرصه را به خود مشغول ساخته است. سؤال مهم مقاله این است که، با توجه به پدیده دین‌گرایی در روابط بین‌الملل مدرن، آیا مطرح‌کردن تئوری دینی روابط بین‌الملل ممکن است. فرضیه مقاله این است که با توجه به حضور و نفوذ پیدا و پنهان دین در لایه‌های گوناگون زندگی اجتماعی انسان‌ها، از جمله روابط بین‌الملل، و نیز غفلت مکاتب اثبات‌گرا یا پوزیتیویستی (positivistic) از اهمیت نقش ارزش‌های دینی و فرهنگی دین می‌تواند بستری مهم برای طرح تئوری‌های هنجارگرا در روابط بین‌الملل باشد.

نخست زمینه‌های هم‌گرایی دین و روابط بین‌الملل مدرن بررسی و تحلیل می‌شود. مقاله حاضر این مفروض را به چالش می‌کشد که روابط بین‌الملل مدرن ساحتی جدا از دین و هنجارهای دینی دارد. در ادامه، امکان‌ها و شرایط تکوین تئوری دینی روابط بین‌الملل تحلیل و بررسی خواهد شد. در این چهارچوب دین اسلام به‌مثابه موردی مطالعاتی، برای بررسی شیوه ورود اصول و هنجارهای دینی به عرصه نظری روابط بین‌الملل، در نظر گرفته می‌شود. هدف نهایی این مقاله عبارت است از شناسایی مبانی دینی نقد تئوری‌های مدرن روابط بین‌الملل و هم‌چنین طراحی یک تئوری دینی که از قابلیت لازم برای اقناع جامعه دانشگاهی در رشته روابط بین‌الملل برخوردار باشد.

## ۱. زمینه‌های هم‌سویی بین دین و روابط بین‌الملل مدرن

اهمیت این مبحث از این نظر است که درمقابل فرض بسیاری محققان، مبنی بر نوعی تعارض ذاتی بین دین و مدرنیته، رویکرد دیگری نیز وجود دارد که از ایده وجود زمینه‌های

هم‌گرایی بین ارزش‌های دینی و مدرن دفاع می‌کند و حتی عده‌ای مدرنیته را محصول دین معرفی می‌کنند. در همین چهارچوب، روابط بین‌المللی مدرن نیز به‌مثابه مجموعه‌ای تلقی می‌شود که به انحای گوناگون با مبانی فکری و ارزشی دینی پیوند دارد؛ هرچند که در تئوری‌های مدرن فارغ از این‌گونه تعلقات به‌تصویر کشیده می‌شود. در صورت شناخت چنین قابلیت‌هایی، امکان مناسب‌تری برای ادغام باورهای دینی در تئوری‌های اجتماعی مدرن و هم‌چنین طرح تئوری دینی روابط بین‌الملل فراهم می‌شود. در این نوشتار به‌نحوه ارتباط دین با سه موضوع مهم روابط بین‌الملل مدرن، یعنی امنیت، رفاه اقتصادی، و حقوق بشر، پرداخته می‌شود.

پیش از بررسی سه موضوع مذکور لازم است در ابتدا به نکاتی در مورد نقش و کارکرد دین در جامعه بشری پرداخته شود، چراکه نفوذ دین در عرصه روابط بین‌الملل تابعی از نقش و جایگاه پرنفوذ آن در حیات اجتماعی انسان‌هاست. به‌طور کلی نقش دین در جوامع بشری را می‌توان در چهار موضوع خلاصه کرد:

**الف) دین به‌مثابه منبع جهان‌بینی:** جمع‌کثیری از مردمان در جوامع مختلف فلسفه زندگی و آینده خود را با باورهای دینی تفسیر می‌کنند. به‌عبارت دیگر، آن‌ها مبدأ و غایت جهان و هم‌چنین چیستی، هدف، و معنی زندگی را از طریق باورهای دینی درک می‌کنند و با اتکا به دین احساس آرامش و امنیت می‌کنند. از طریق جهان‌بینی و انسان‌شناسی دینی است که بایدها و نبایدهای پیش روی افراد و گروه‌ها مشخص می‌شود و رفتار انسان‌ها ارزیابی می‌شود. در عرصه سیاست، این جنبه از دین به‌مثابه راهنما و محدودکننده سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها در سطوح گوناگون داخلی و خارجی نقش ایفا می‌کند.

**ب) دین به‌مثابه منبع هویت:** دین، در کنار نقش معنابخشی، در تعیین هویت مردمان سهم اساسی دارد. در این چهارچوب دین تعیین می‌کند که ما کیستیم و چه نسبتی با دیگران داریم و چه مسئولیتی در قبال آن‌ها خواهیم داشت. دین معیاری برای تعیین مرز بین خودی و غیر خودی است و بر این اساس در نحوه رفتارهای درون‌گروهی، بین‌گروهی، گروه‌های هم‌دین، و دیگر دین اثر می‌گذارد. به‌همین ترتیب، دین به‌مثابه راهنمای دولت‌ها در نحوه رفتار با شهروندان داخلی و دولت‌ها یا اتباع بیگانه تأثیر می‌گذارد و محرک یا مانع نزاع و جنگ می‌شود. به‌علت نگرانی‌های هویتی برخی جنبش‌های دینی جهتی بنیادگرایانه می‌گیرند.

**ج) دین به‌مثابه منبع مشروعیت:** دین منبع مشروعیت یا عدم مشروعیت بسیاری از رفتارها و تصمیمات افراد و گروه‌هاست. در این‌جا اساساً به نقش مشروعیت‌بخش دین به

تصمیمات و سیاست‌های دولت‌ها می‌پردازیم. بسیاری از سیاست‌گذاران تصمیمات و اعمال خود را با استفاده از مبانی دینی توجیه می‌کنند و به‌همان‌سان، بسیاری از ناظران و منتقدان سیاست‌های دولت‌ها را، با تکیه بر مبانی دینی، مشروع یا نامشروع جلوه می‌دهند. در این راستا دین، به‌مثابه ایدئولوژی، می‌تواند از نظام سیاسی موجود مشروعیت‌زدایی کند و محرک انقلاب سیاسی باشد.

**د) دین به‌مثابه بنیان نهادهای رسمی:** بسیاری از نهادهای رسمی، به‌ویژه نهادهای سیاسی، مبنای دینی دارند. دین، به‌خصوص در جوامعی که نقش دین پررنگ است، در قوام نهادهای اجتماعی و سیاسی سهم مهمی دارد. برای مثال، خط‌مشی احزاب سیاسی ممکن است عمیقاً ریشه در باورهای دینی داشته باشد. احزاب سیاسی مذهبی ممکن است از باورهای دینی در رقابت‌های حزبی بهره ببرند؛ حتی نهادهایی مانند ارتش نیز ممکن است برای تقویت روحیه جنگندگی و ایثارگری نیروها از باورهای دینی استفاده کنند. برخی نهادها، مثل کلیسای کاتولیک که در عرصه بین‌المللی فعالیت می‌کنند، از دین برای دستیابی به اهداف جهانی، مثل اخلاق، صلح، و اتحاد، استفاده می‌کنند. نهادهای دینی ممکن است در سطح داخلی از وضع حاکم حمایت کنند، انتقاد کنند، یا با آن مخالفت کنند، هم‌چنین در سطح بین‌المللی نیز آن‌ها ممکن است سیاست و نظم بین‌المللی غالب را تحت حمایت قرار دهند، از آن انتقاد کنند، یا با آن به مخالفت برخیزند (Fox & Sandler, 2004: 176-177).

با توجه به چنین نقش‌های بسیار مهمی که ادیان در زندگی جوامع دارند بدیهی است که می‌توانند به‌انحای مختلف در وضع حاکم بر روابط بین‌الملل اثرگذار باشند. در این‌جا، بحث این است که حتی روابط بین‌الملل و خاص‌تر از آن سیستم بین‌المللی مدرن نیز کاملاً سکولار (secular) نیست و از جهاتی تحت تأثیر باورهای دینی قرار دارد. با شناخت این باورها زمینه مناسب‌تری برای طرح تئوری‌های دینی از روابط بین‌الملل فراهم می‌شود.

### ۱.۱ دین و مبانی سیاسی - امنیتی روابط بین‌الملل

معمولاً از روابط بین‌الملل مدرن، به‌علت ویژگی مدرن آن، به‌مثابه حوزه‌ای سکولار یا غیردینی یاد می‌شود. به‌عبارت دیگر، روابط بین‌الملل حوزه‌ای تصور می‌شود که عمیقاً تحت تأثیر ویژگی‌های مدرنیته قرار گرفته و در نتیجه غیردینی شده است. تصور پذیرفته‌شده‌ای رایج است مبنی بر این‌که مدرنیته حوزه سکولاری است که در آن انسان، به‌جای خدا، در مرکز هستی قرار می‌گیرد و تلاش می‌کند با بهره‌گیری از علم و فناوری بر

طبیعت مسلط شود. جهان مدرن جهانی است با ویژگی‌هایی نظیر انسان‌محوری، فردگرایی، آزادی، برابری، علم‌گرایی، و نظام سیاسی دولت - ملت که به‌تبع آن‌ها نقش و جایگاه دین و الاهیات تنزل می‌یابد و حکومت انسان‌گانشین حکومت خدا می‌شود. اندیشمندان متعددی چنین برداشتی از مدرنیته را به‌نقد کشیده‌اند. از جدیدترین آثار در این باره کتابی است با عنوان *ریشه‌های تئولوژیک مدرنیته* (The Theological Origins of Modernity, 2008) به قلم مایکل گیلسپی (M. Gillespie) که در آن استدلال شده چنین برداشتی از مدرنیته ساده‌انگارانه و غلط است. گیلسپی می‌نویسد مدرنیته از همان آغاز در پی حذف خدا نبوده و به ضدیت با دین گرایش نداشته، بلکه حامی و پرورش‌دهنده برداشتی نوین از دین و جایگاه آن در زندگی بشر بوده است. پس از مسائل و منازعات مذهبی درون جهان مسیحیت، مدرنیته بر آن شد متافیزیک و الاهیات جدیدی ترسیم کند تا به چنین مشکلاتی پایان دهد. باین حال به مرور زمان و به‌ویژه با رشد علم و علم‌گرایی این نقش مدرنیته نادیده انگاشته شد. بنابراین برای فهم عمیق چیستی مدرنیته باید به هسته متافیزیکی و دینی آن توجه کرد.

از ویژگی‌های مهم روابط بین‌الملل مدرن پذیرش اصل استقلال و حاکمیت ملی دولت‌هاست که هدف اساسی آن تضمین امنیت ملی دولت‌ها مطرح می‌شود. سیستم بین‌المللی متشکل از دولت - ملت‌ها نخستین بار در قرارداد صلح ۱۶۴۸ وستفاليا (westphalia) بنا نهاده شد. در ۱۹۴۸، محقق نام‌دار حقوق بین‌الملل، لئو گراس (L. Gross)، در مقاله خود، «صلح وستفاليا، ۱۶۴۸-۱۹۴۸» ("The Peace of Westphalia, 1648-1948")، از وستفاليا به‌مثابه دروازه باشکوه گذر از جهان قدیم به جهان جدید یاد کرد. سپس دانشمندان مشهور دیگری، نظیر هانس جی. مورگنتا (H. J. Morgenthau)، گراس وستفاليا را نقطه عطفی در ورود به جهان مدرن معرفی کردند. در این چهارچوب، سیستم بین‌المللی با اصل احترام به استقلال و حاکمیت واحدهای جدیدی به نام دولت - ملت (اختصاراً دولت) تعریف می‌شود (Philpott, 2000: 208-209). دانشمندان رئالیست (realist)، از تامس هابز (T. Hobbes) گرفته تا کنث والتز (K. Waltz)، اغلب جهان پس از وستفاليا را جهانی ماتریالیست (materialist) به‌تصویر می‌کشند که در آن نقش دین افول یافته و تحولات سیاسی اساساً محصول عوامل مادی است. در حوزه روابط بین‌الملل، منافع ملی در تعاملات دولت‌ها با بنیان مادی تعریف می‌شود و این غلبه آشکار ماتریالیسم را در سیستم بین‌المللی وستفالیایی نشان می‌دهد.

بر این نظریه از جنبه‌های گوناگون نقدهای مهمی وارد شد؛ یکی جهان پس از وستفاليا آن‌چنان که وصف می‌شود غیر دینی نشد، زیرا بقای امپراتوری مقدس روم بر آن صحنه می‌گذارد؛ هم‌چنین تصویری ناپخته است که صلح وستفاليا غلبه نیروهای مادی و افول دین را در روابط بین‌الملل دربر دارد. وستفاليا از دل جنبش اصلاح دینی (reformation) برآمد که از اوایل قرن شانزدهم میلادی آغاز شده بود. این جنبش نه در پی حذف دین بود و نه توان آن را داشت، بلکه تعریفی جدید از رابطه انسان و خداوند عرضه می‌کرد. پس از جنگ‌های سی ساله بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها این جمع‌بندی حاصل شد که سیستم دولت - ملت مبنای مناسب‌تری برای تأمین امنیت است و با معاهده وستفاليا این جمع‌بندی عملی شد. با جنبش اصلاح دینی تفسیر جدیدی از باورهای دینی عرضه شد و برپایه آن نظم بین‌المللی نوینی شکل گرفت. حتی در قرن اخیر نیز این ایده طرف‌داران بسیاری دارد که هم‌گرایی اتحادیه اروپا و گرایش دموکراسی خواهانه آن محصول تعبیری دموکراتیک از مسیحیت و اندیشه اجتماعی کاتولیک است (ibid: 244-245).

نکته دیگر این‌که پیروان ادیان دیگر نیز ضرورتاً سیستم بین‌المللی دولتی را نظامی سکولار نمی‌دانند. در درون همین سیستم تاکنون دولت‌های گوناگون ظهور کرده‌اند که، ضمن اتکا به مبانی نظام وستفالیایی، متعهد و مروج اصول و آرمان‌های دینی خود بوده‌اند. جمهوری اسلامی ایران نمونه بارز چنین دولتی است که ضمن خط مشی دینی نظام وستفالیایی را به رسمیت شناخته و حتی در تعامل با دولت‌های اسلامی همواره از استقلال و حاکمیت ملی خود دفاع کرده و به استقلال و حاکمیت ملی آن‌ها احترام گذاشته است. مخالفت جمهوری اسلامی با سیستم بین‌المللی موجود نه به‌علت ساختار دولتی آن، بلکه به‌علت خط مشی توسعه‌طلبانه برخی قدرت‌های حاکم بر آن است و این ضرورتاً به‌معنی ضدیت با مدرنیته نیست. در منابع و متون اندیشه سیاسی اسلامی به موضوع استقلال و امنیت بسیار اهمیت داده شده است، چنان‌که با مطالعه سیره سیاسی پیامبر اسلام (ص) این تأکید را می‌توان دریافت (عمید زنجانی، ۱۳۶۶).

## ۲،۱ دین و مبانی اقتصادی روابط بین‌الملل

اهمیت موضوع توسعه مبادلات و همکاری‌های اقتصادی، به‌منظور تأمین صلح و امنیت بین‌الملل در کنار رشد و توسعه اقتصادی، از دیگر ویژگی‌های مهم روابط بین‌الملل مدرن است که به‌ویژه در قرن بیستم توجه عده بسیاری را جلب کرده است. مهم‌ترین جلوه

اقتصاد بین‌الملل مدرن همان غلبه اقتصاد آزاد و سیستم سرمایه‌داری است که اساس مناسبات بین‌المللی اغلب دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. امروزه، هرگاه از همکاری‌های بین‌المللی سخن به میان می‌آید، معمولاً همکاری‌های اقتصاد، به‌ویژه در شکل تجارت بین‌الملل، در اذهان تداعی می‌شود. نظریه لیبرالیسم (liberalism) درباره آزادی است که آزادی افراد در پی‌گیری نفع شخصی به افزایش سطح رفاه جامعه می‌انجامد، چراکه آزادی در تلاش و رقابت برای نفع شخصی به افزایش کارایی و سپس رشد اقتصادی منجر شده و موجب انتفاع همگان می‌شود. براین پیشرفت در افزایش درآمد سرانه درخور مشاهده است. لیبرال‌ها نیز موضوع هماهنگی منافع و انتفاع همگانی در داخل مرزهای ملی را به عرصه بین‌الملل تسری می‌دهند. براین مبنا، چنان‌که در عرصه بین‌الملل تجارت آزاد مرسوم باشد، همه کشورهای از بالاترین سطح مطلوبیت ممکن برخوردار می‌شوند و هیچ اساس اقتصادی برای نزاع و جنگ میان آن‌ها باقی نمی‌ماند (Gilpin, 1987: 27-31). البته این تفکر در عمل با چالش‌های مختلفی مواجه شده است. یکی از مهم‌ترین محورهای انتقادات به لیبرالیسم این بوده که تسلط اصل رقابت برای ثروت موجب تعمیق نابرابری‌های اجتماعی شده است، هم‌چنین تئوری ایجاد صلح و امنیت بین‌الملل از طریق تجارت آزاد نیز با مشکلات مهمی مواجه بوده است. با تمام این مسائل، روابط بین‌الملل مدرن هم‌چنان تحت تسلط منطق اقتصاد لیبرال و سرمایه‌داری (capitalism) است، به‌گونه‌ای که امروزه یکی از اساسی‌ترین دستورکارهای تعاملات قدرت‌های بزرگ همین موضوع است.

مهم این‌که اقتصاد بین‌الملل لیبرال نه‌تنها در تعارض کامل با دین قرار ندارد، بلکه بعضاً استدلال می‌شود که محصول نوعی تفکر دینی است؛ هرچند که در عمل با انحرافات مواجه شده است. در قرون وسطی، برداشت کاتولیک‌ها این بود که ثروت‌اندوزی عملی ناپسند است، چراکه زهد و تقوا در رهبانیت و ترک دنیا است. اما این برداشت در نهضت پروتستان‌گرایی (protestanism) و جنبش اصلاح دینی با چالش مواجه شد و تئوری‌های دینی نوینی مطرح شدند که منافاتی بین ثروت‌اندوزی با تقوای دینی نمی‌دیدند. برای مثال، ژان کالون (J. Calvin)، از متکلمان بنام و پرتطرف‌دار پروتستان‌یسم، تصاحب منافع حاصل از دادوستد را به رسمیت شناخت و حتی دریافت بهره را نیز منوط به رعایت شرایطی مثل حفظ اعتدال جایز دانست. وی ثروت را ناشی از بذل و احسان الهی می‌دانست و عقیده داشت که وجدان انسانی نباید از سودجویی و تصاحب ثروت هراسی داشته باشد (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۵). ماکس وبر (M. Weber) در اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری استدلال

می‌کند که مسیحیان پروتستان با عرضه تفسیری جدید از مسیحیت در مقام پیش‌گام نظام سرمایه‌داری ظاهر شدند. یکی از مصادیق مهم این نوآوری اعتقاد به رسالت کاری است که طبق آن هر فرد موظف است با احساس مسئولیت و وجدان کاری وظایف شغلی خویش را به‌انجام برساند. در این چهارچوب، کار نمود عنایت و لطف الهی است و تنبلی و سستی پذیرفته نمی‌شود. اگرچه ثروت‌اندوزی مجاز است، از آن‌جاکه مسیحیت دین امساک و صرفه‌جویی است نباید همه ثروت را صرف خواسته‌های شخصی کرد (وِبر، ۱۳۷۴).

موضوع تجویز مالکیت شخصی و ثروت‌اندوزی محدود به مسیحیت پروتستان نیست، بلکه در بسیاری ادیان دیگر، از جمله یهود و اسلام، نیز پذیرفته شده است. برخلاف وِبر، که کالونیسم (calvinism) را محرک اصلی توسعه نظام اقتصادی سرمایه‌داری می‌داند، ورنر سومبارت (W. Sombart) (۱۸۶۳-۱۹۴۱) در کتاب *یهودیان و سرمایه‌داری مدرن* (The Jews and Modern Capitalism, 2001) استدلال می‌کند که «اخلاق یهود» یا جودیسیم (judaism) در شکل‌گیری و قوام سرمایه‌داری نقش اساسی داشته است. یهودیان با گرایش به پی‌گیری منافع مادی، رقابت اقتصادی، و اقتصادی‌ترین روش‌های تولید مشوق اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری بوده‌اند. رشد سرمایه‌داری اروپا و به‌خصوص ایالات متحده قویاً تحت تأثیر توسعه اخلاق جودیسیم قرار داشته است. تجویز دینی مالکیت و ثروت‌اندوزی در اسلام نیز مطرح بوده است. در اقتصاد اسلامی، مانند بسیاری از ادیان دیگر، روش‌های کارآمد تولید و مالکیت خصوصی منع نمی‌شود، اما به‌منظور حمایت از عدالت و ارزش‌های اخلاقی در مورد مصرف تولیدات و مقوله توزیع روش‌های محدودکننده‌ای تدبیر شده است. با توجه به این‌که در اقتصاد اسلامی بر قناعت و پرهیز از مصرف‌گرایی تأکید می‌شود و دستاوردهای اقتصادی در خدمت ارزش‌های دینی تصور می‌شود، معمولاً اسلام‌گرایان از رویه رایج نظام سرمایه‌داری، به‌ویژه در غرب، انتقاد کرده‌اند (دادگر کرمانجی، ۱۳۷۸).

نگاه ادیان به اقتصاد بین‌الملل مدرن رد و پرهیز از آن نیست؛ وانگهی برخی ادیان در تولد تفکر سرمایه‌داری سهم مهمی داشته‌اند. دین به‌مثابه منبع مشروعیت‌بخش به فعالیت‌های اقتصادی و تولید ثروت عمل کرده است. ملاحظاتی که برخی ادیان، به‌ویژه اسلام، در مورد اقتصاد آزاد و مالکیت خصوصی دارند این است که ثروت باید در خدمت ارزش‌های دینی قرار بگیرد. به‌عبارت دیگر، انباشت ثروت نباید به رویه انجام‌گسیخته‌ای تبدیل شود، بلکه محدودیت‌هایی در برابر آن باید اعمال شود. از این منظر به‌منظور تقویت تولید و توسعه رفاه



همکاری‌های بین‌المللی منع نمی‌شود، اما ضروری است از این همکاری‌ها به‌منظور توسعه ارزش‌های دینی نیز بهره گرفته شود. آنچه امروزه به‌عنوان کمک‌های خارجی به ملل فقیر در دستور کار قدرت‌های اقتصادی قرار می‌گیرد از این حیث مورد انتقاد است که این دولت‌ها اغلب با چنین کمک‌هایی به‌دنبال تقویت جایگاه و اعتبار بین‌المللی بوده‌اند و عاقبت هم برنامه‌های ظاهراً اخلاقی در خدمت قدرت سیاسی قرار می‌گیرد. برخی کمک‌های قدرت‌های بزرگ، مثل کمک‌های آمریکا به هم‌پیمانان خاورمیانه‌ای خود، کاملاً با انگیزه‌های منافع مادی صورت می‌گیرد (Fox & Sandler, 2004: 163). چنین حمایت‌هایی از منظر ادیان معمولاً مردود است. در این چهارچوب، اقتصاد بین‌الملل مدرن با اتکای بیش از حد به مبانی مادی و منفعتی به انحراف کشیده شده است.

### ۳،۱ دین و مبانی اخلاقی روابط بین‌الملل

روابط بین‌الملل مدرن، به‌ویژه طی دهه‌های اخیر، با ویژگی دیگری نیز همراه شده که عبارت است از اهمیت موضوع عدالت و حقوق بشر در عرصه بین‌المللی، به‌نحوی که به‌دلیل آن بعضی از حریم حاکمیتی پذیرفته‌شده در نظام وستفالیایی نقض شده است. نظام وستفالیایی به‌علت اصالت دادن به دولت و منافع ملی و هم‌چنین به‌حاشیه‌کشیدن ارزش‌های اخلاقی با چالش مهم اخلاقی روبه‌رو بوده است. در عرصه نظری روابط بین‌الملل با وجود غلبه گرایش‌های ماتریالیستی و فایده‌گرایانه گام‌هایی به‌منظور دفاع از اخلاق و عدالت بین‌المللی و جهانی برداشته شده است. جان راولز (J. Rawls) در تلاش برای تحقق چنین ایده‌ای از قانون‌نامه‌ای هفت‌ماده‌ای یاد می‌کند که براساس آن ملت‌ها چنین ویژگی‌هایی دارند:

۱. همان‌طور که تحت سازمان‌دهی حکومت‌هایشان قرار دارند آزاد و مستقل‌اند و آزادی و استقلال آن‌ها نزد ملت‌های دیگر محترم است؛
۲. برابرند و طبق توافق خودشان متشکل می‌شوند؛
۳. حق دفاع از خود را دارند، اما حق توسل به جنگ (تهاجم) را ندارند؛
۴. موظف‌اند اصل عدم مداخله در امور دیگران را رعایت کنند؛
۵. موظف‌اند پیمان‌ها و تعهدات خود را رعایت کنند؛
۶. موظف‌اند در صورت ورود اضطراری به جنگ (برای اهداف دفاعی) محدودیت‌های حاکم بر جنگ را رعایت کنند؛
۷. موظف‌اند به حقوق بشر احترام بگذارند (Sutch, 2001: 181-182).

از نظر راولز در جامعه جهانی عادلانه دولتی مشروعیت دارد که چنین باشد:

۱. به جای فرمان‌های تنفیذی اجباری روش و نظامی قانونی داشته باشد؛

۲. با جدیت آزادی بیان شهروندان خود را بپذیرد؛

۳. اقلیت را تحت ستم قرار ندهد؛

۴. مهاجرت را مجاز بدارد؛

۵. در روابط خود با دولت‌های دیگر صلح طلب باشد (ibid: 190).

به این‌که چنین الزاماتی مداخله نظامی بشردوستانه یک دولت یا سازمان را، در کشوری که حکومتش ملزم به رعایت حقوق ملت خود یا ملت‌های دیگر نیست، جایز می‌داند یا نه پاسخ‌های مختلفی داده شده است. درحالی‌که برخی صاحب‌نظران با در نظر گرفتن ملاحظات چون اصل حاکمیت ملت‌ها و احتمال سوءاستفاده سیاسی قدرت‌های مداخله‌گر به موضوع مداخله نظامی بشردوستانه با احتیاط بسیار می‌نگرند، برخی دیگر با محوریت‌دهی به حقوق بشر از چنین مداخلاتی حمایت می‌کنند. کثرت‌گرایان یا پلورالیست‌ها (pluralists)، که به رئالیست‌ها نزدیک‌ترند، دولت‌گرایان و از اصل حاکمیت و استقلال دولت‌ها دفاع می‌کنند. درمقابل، سولیدرایست‌ها (solidaristes) از ارزش‌های جهان‌وطنی صحبت می‌کنند و بر منافع و ارزش‌های واحد بشری تأکید دارند. آن‌ها، به جای دولت‌ها، ملت‌ها را مبنا و مرجع اصلی حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌آورند و بر این اساس حق حاکمیت دولت‌ها را در پرتو حقوق بنیادین انسان‌ها می‌دانند (بوزان، ۱۳۸۸: ۶۱-۶۸).

مراد سخن این‌که اخلاق در روابط بین‌الملل پیوند عمیقی با موضوع اخلاق در آموزه‌های ادیان الهی دارد. اگر حقوق بشر را به‌مثابه روشن‌ترین جلوه اخلاق در روابط بین‌الملل معاصر بدانیم و رویکرد ادیان را نسبت به آن ارزیابی کنیم، به هم‌سویی حقوق بشر دینی با حقوق بشر رایج در روابط بین‌الملل معاصر می‌رسیم. چنان‌که نگاهی ریشه‌ای به فرایند ظهور ادیان داشته باشیم، درمی‌یابیم که اصولاً ادیان الهی همواره در برابر ستم‌کاران و قدرت‌های مستبد ظهور کرده و مروج عدالت و اخلاق در زندگی بشر بوده‌اند. تلاش پیامبران این بوده که انسان‌ها را از قید بندگی هم‌نوع خود بازدارند و آن‌ها را از قید ظلم و ستم آزاد کنند. این موضوع در مورد هر سه دین بزرگ آسمانی، به‌ویژه اسلام و مسیحیت، صدق می‌کند. ادیان الهی نقش مهمی در روند تکاملی جوامع بشری طی اعصار گذشته ایفا کرده‌اند. ابعاد و عمق تأثیر تعالیم ادیان الهی طی دو هزاره گذشته مشخص و مشهود بوده است. در بسیاری موارد، این تأثیرات فراتر از جوانب زندگی شخصی و حتی اجتماعی در

درون جوامع رفته و مناسبات میان جوامع و نحوه تعامل میان دولت‌ها در نظام بین‌الملل را نیز دربر گرفته است. مقولاتی چون حقوق بین‌المللی بشردوستانه ریشه‌های عمیقی در آموزه‌ها و سنت‌های الهی دارند. بسیاری از مفاهیم حقوق بشری، از جمله آزادی، برابری، و کرامت انسان، به‌نوعی ریشه در تعالیم انبیای الهی دارند. در آموزه‌های انبیا، ظلم، برتری‌جویی، ارباب، و خشونت تقبیح شده و انسان‌ها به تعبد و تسلیم در برابر اراده الهی دعوت شده‌اند.

انسان‌ها، به‌طور خاص، در منابع الهام‌بخش اسلامی، از جمله قرآن و سیره پیامبر اسلام (ص)، در موارد متعددی به رعایت حقوق بشر، حتی در قبال پیروان ادیان و مذاهب دیگر، دعوت شده‌اند. برای مثال، یکی از اصول اساسی حقوق بشر مدرن، که در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بر آن تأکید شده، حق حیات است. معادل این اصل در منابع اسلامی به سبک دیگری مورد تأکید قرار گرفته است. هم‌چنان‌که در قرآن به‌صراحت ذکر شده است: «من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعا: هرکس دیگری را جز برای قصاص یا مبارزه با فسادگری بکشد، گویی همه مردم را کشته است» (مائده: ۳۲). در این آیه نفس انسان، صرف‌نظر از دین، نژاد، زبان، و جنسیت، درخور احترام و تکریم معرفی شده است. در جمله‌ای معروف و منسوب به امام علی (ع) توصیه شده است: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک اللہ حراً»؛ یعنی انسان نباید بنده دیگری باشد، چراکه خداوند انسان را آزاد آفریده است. این تعبیر و بسیاری از موارد مشابه آن نشان‌دهنده شأن والای انسان در دین اسلام است (عمید زنجانی و توکلی، ۱۳۸۶: ۱۶۵-۱۶۶). به‌همین ترتیب بر اصول دیگری، چون مساوات، برائت، آزادی عقیده، حق انتخاب، و حق دادخواهی، در منابع اسلامی تأکید شده است (همان). چنین اصولی محدود به اسلام نیست، بلکه در رویکرد ادیان و مذاهب الهی دیگر، چون مسیحیت، به انسان و زندگی اجتماعی مشهود است. این‌که دین منشأ خشونت و سرکوب است و حاکمیت آن باعث نزاع در عرصه روابط بین‌الملل می‌شود صرفاً یک برداشت تقلیل‌گرایانه از دین است که از زوایای گوناگون نقدشده است.

مباحث مذکور حکایت از آن دارد که اصول و هنجارهای دینی در پی‌ریزی و قوام روابط بین‌الملل مدرن نقش اساسی داشته‌اند. بنابراین به‌نظر می‌رسد این نظریه که روابط بین‌الملل مدرن بر بنیان‌های ضد دینی استوار است ریشه در تصویری ناقص از روابط بین‌الملل دارد. چنان‌که استدلال شد، روابط بین‌الملل مدرن، چه به‌لحاظ مبانی سیاسی - امنیتی، چه اقتصادی،

و چه حتی اخلاقی، عمیقاً با سنت‌ها و هنجارهای دینی پیوند دارد. براین اساس، تئوری‌های مدرن روابط بین‌الملل نیز می‌توانند به‌نحوی در ارتباط با تعلیم و هنجارهای دینی قرار گیرند. این نکته از این حیث اهمیت دارد که تئوری دینی روابط بین‌الملل ضرورتاً با تئوری‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل در تعارض مطلق قرار ندارد.

## ۲. چگونگی طرح تئوری دینی روابط بین‌الملل

تاکنون بحث از این بود که دین و سنت‌های دینی، ضمن این‌که در تنظیم و هدایت فعالیت‌های فردی و اجتماعی بشر نقش بنیادین دارند، با مدرنیته و سیستم بین‌المللی مدرن تعارضی ندارند و تئوری روابط بین‌الملل مدرن ضرورتاً جهت‌گیری غیر دینی ندارد. انتقاد دینی نیز از تئوری‌های عرضه‌شده به‌علت مدرن‌بودنشان نیست و تئوری‌های غیر مدرن هم از منظر دینی نقدپذیرند. در این‌جا به این بحث می‌پردازیم که چگونه طرح یک تئوری دینی در روابط بین‌الملل ممکن است و آیا می‌توان یک تئوری را در روابط بین‌الملل از دل متون و سنت‌های دینی برکشید. به این منظور، باید نخست به چهارچوب کلی یک تئوری درخور پذیرش در روابط بین‌الملل، اعم از مدرن و غیر مدرن، توجه کنیم.

### ۱،۲ تئوری روابط بین‌الملل و قابلیت دین در خلق آن

دو برداشت خاص و عام از تئوری روابط بین‌الملل می‌شود که این دو برداشت در کلیت علوم اجتماعی رواج دارد. براساس برداشت خاص یا محدود، تئوری مجموعه‌ای از گزاره‌های به‌هم‌پیوسته و منسجم است که ارتباط علی - معلولی بین متغیرها را تبیین می‌کند. این تعریف از تئوری در واقع از نگاه تجربی به تئوری برخاسته است که براساس آن یک تئوری هنگامی علمی و معتبر است که بتواند تبیینی صحیح از رابطه بین متغیرها عرضه کند؛ به‌نحوی که بتوان با تکیه بر آن تبیین تغییرات آتی مربوط به همان تئوری را پیش‌بینی و بر آن نظارت کرد. برای مثال، اگر یک تئوری بتواند تبیین صحیحی از علت یا علل بروز سکتۀ قلبی عرضه کند می‌توان، با تکیه بر شناختی که از عوامل وقوع سکتۀ قلبی به‌دست می‌آید، احتمال وقوع آن در آینده را به‌حداقل رساند. در عرصۀ روابط بین‌الملل، اگر برای مثال یک تئوری بتواند تبیین صحیح و جامعی از وقوع جنگ عرضه کند، می‌توان با تکیه بر آن از احتمال وقوع جنگ کاست. واضح است که این برداشت از تئوری در علوم اجتماعی تحت تأثیر الگوی تبیینی تئوری در علوم تجربی قرار دارد که براساس آن، در تئوری علمی

نحوه ارتباط بین متغیرها باید از طریق تجزیه و تحلیل اطلاعات و داده‌های مشاهده‌پذیر صورت بپذیرد. پوزیتیویسم یکی از جلوه‌های مهم و پرطرفدار گرایش به علم تجربی است که در آن بر ضرورت اثبات عملی رابطه بین متغیرها با تکیه بر داده‌های مشاهده‌پذیر تأکید می‌شود. در برداشت خاص از تئوری، هدف نهایی تئوری عبارت است از افزایش توانایی انسان برای کنترل محیط اطراف و پیش‌گیری یا حل مشکلاتی که احتمال دارد بر زندگی انسان عارض شود. امنیت و رفاه مصداق اهداف مهمی است که تئوری در خدمت آن‌ها قرار دارد.

تئوری‌های تجربی - تبیینی روابط بین‌الملل، به‌رغم ماهیت و جهت‌گیری‌های متفاوتشان، دو ویژگی اساسی دارند؛ نخست تئوری روابط بین‌الملل اساساً در پاسخ به چرایی تحولات روابط بین‌الملل شکل می‌گیرد و برای پاسخ به این‌گونه سؤالات، ابتدا باید درک درستی از چیستی واقعیت‌ها یا متغیرهای روابط بین‌الملل به‌دست آید و سپس به این پرداخته شود که علت بروز پدیده‌ها یا وقوع رویدادها و تحولات خاص در عرصه روابط بین‌الملل چیست؛ دوم این‌که تئوری روابط بین‌الملل در پی یافتن اصول و الگوهای عام انطباق‌پذیر بر واقعیت‌هایی از روابط بین‌الملل است که ویژگی‌های مشترک دارند. تئوری یافته‌های مربوط به موضوع در حال بررسی، مثلاً عوامل جنگ‌های بین‌المللی، را که از طریق مطالعه درباره چند مورد به‌دست آمده به سایر موارد مشابه تعمیم داده است و براساس آن جهت‌گیری تحولات آتی را پیش‌بینی می‌کند. در این مطالعه، بر نحوه رابطه متغیرهای اصلی و مهم تمرکز می‌شود. به عبارت دیگر، تئوری به دنبال انعکاس واقعیت از طریق ساده‌سازی آن است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۱-۱۲۲). تئوری رئالیسم ساختاری کنث والتز نمونه چشم‌گیری از تئوری‌های تجربی - تبیینی روابط بین‌الملل است. این تئوری در پاسخ به این سؤال شکل گرفته است که چرا دولت‌ها با وجود تفاوت‌های داخلی در سیاست خارجی خودیارانه عمل می‌کنند. والتز ساختار آنارشیک (anarchic) سیستم بین‌الملل را عامل اصلی خودیاری دولت‌ها در نظام بین‌الملل می‌داند (Waltz, 1979).

اما برداشت عام و موسعی از تئوری نیز وجود دارد که طبق آن هر اندیشه و ایده نظام‌مند و منسجم می‌تواند تئوری تلقی شود؛ اعم از این‌که رابطه علی - معلولی بین متغیرها را تبیین کند یا این‌که برای مثال، وضعیت یک هنجار اخلاقی را توضیح دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۲۱). در این چهارچوب، هدف و رسالت تئوری صرفاً افزایش سود یا کاهش زیان مادی نیست، بلکه ممکن است در مورد ساحت معنوی و متافیزیکی

حیات انسان توضیحات و تجویزهایی عرضه کند. این تعریف از تئوری طرف‌داران متعددی دارد. مکتب انتقادی از مکاتب مهمی است که در آن انحصارگرایی رایج در تئوری‌های تجربه‌گرای علوم اجتماعی به‌چالش کشیده شده است. نقد اساسی این مکتب به تجربه‌گرایی این است که در این مکتب مشاهده و تجربه پایه علم تلقی می‌شود. درحالی‌که مشاهده‌گران، پیش از این‌که پدیده‌ها را مشاهده کنند، پیش‌فرض‌هایی درمورد آن‌ها دارند و این پیش‌فرض‌ها جهت‌گیری تئوری آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، ادعای بی‌طرفی در تئوری‌های تجربه‌گرا بی‌پایه است.

رابرت کاکس (R. Cox)، ضمن تأکید بر این نکته که تئوری همواره در راستای حمایت از اهداف یا منافع افراد یا گروه‌های خاصی شکل گرفته است و چیزی به نام تئوری بی‌طرف و جهان‌شمول وجود ندارد، اهداف کلان و نهایی تئوری‌ها را به دو دسته مشکل‌گشا و انتقادی تقسیم می‌کند. گروهی از تئوری‌ها به دنبال حل و فصل مشکلاتی‌اند که در چهارچوب وضع حاکم پدید آمده‌اند. آن‌ها با فرض ثابت ماندن همه شرایط و با اتکا به تعداد محدودی متغیر مشکلات را شناسایی می‌کنند و راه‌حل‌های لازم را عرضه می‌کنند. درحال حاضر، همه تئوری‌هایی که به علمی‌بودن، بی‌طرفی، و جهان‌شمولی مدعی‌اند تئوری‌های مشکل‌گشا را دربر دارند. این‌گونه تئوری‌ها ظاهراً ادعای علمی‌بودن و بی‌طرفی می‌کنند، اما در اصل از وضع حاکم بر سیاست بین‌الملل مدرن، به‌ویژه چگونگی روابط قدرت، حمایت می‌کنند. رئالیسم ساختارگرای والتز نمونه مهم چنین تئوری‌هایی است. درمقابل، تئوری‌های انتقادی تلاش می‌کنند از نظم جافتاده جهانی فاصله بگیرند و چگونگی شکل‌گیری آن را به‌نقد بکشند. برخلاف تئوری‌های مشکل‌گشا، که بر اجزا تمرکز می‌کنند، تئوری‌های انتقادی به کلیت مجموعه اجتماعی و سیاسی توجه دارند. این تئوری‌ها درعین حال امکان‌های گذر از وضع موجود به وضع دیگری را بررسی می‌کنند که ممکن است مطلوب‌تر یا آرمانی باشد. براین اساس است که تئوری انتقادی به‌سمت هنجارگرایی کشیده می‌شود. برخلاف گرایش تئوری مشکل‌گشا به اقدامات تاکتیکی به‌منظور حفاظت از نظم موجود تئوری انتقادی درصدد است به‌منظور گذر به نظم جایگزین به اقدامات استراتژیک دست بزند. کاکس، درمقام تئوری‌پردازی انتقادی، وضع موجود را به‌چالش کشیده است و از تحول آن به‌سمت وضعی آرمانی حمایت می‌کند (طیب، ۱۳۸۹: ۳۹-۴۴). در رهیافت مشکل‌گشا، واژه تئوری صرفاً به تئوری‌های تجربه‌گرایی اطلاق می‌شود که با تبیین نحوه ارتباط بین متغیرها با استفاده از داده‌های

مشاهده‌پذیر به دنبال حل مشکلات موجودند، اما در رهیافت انتقادی تئوری مفهومی بسیار جامع‌تر از برداشت تجربی - تبیینی است.

با تصویری که از مفهوم تئوری در روابط بین‌الملل داریم، به این جمع‌بندی می‌رسیم که اگر تئوری در روابط بین‌الملل را به مفهوم خاص آن، شامل تئوری‌های تجربه‌گرا، تبیین‌گرا، پوزیتیویست، و مشکل‌گشا، محدود کنیم، دین نمی‌تواند مبنای تئوری‌پردازی در روابط بین‌الملل باشد. دین در صورتی می‌تواند مبنای تئوری‌پردازی در روابط بین‌الملل باشد که مفهوم تئوری را فراتر از برداشت تجربی - تبیینی ببرد و ما هدف و رسالت متکثری را برای تئوری در نظر بگیریم. چراکه دین نه تنها مدعی بی‌طرفی و رهایی از ارزش نیست، بلکه اساساً ارزش‌محور، آرمان‌گرا، و هنجارگراست.

از آن‌جاکه کشف اصول، قواعد، و فرمول‌های علمی به مفهوم تجربی آن خارج از چهارچوب کارکردهای دین است، بنابراین طرح تئوری دینی پوزیتیویستی ممکن نیست. برخی اصول و قواعد دینی ناظر بر واقعیت‌های هستی، مانند اصل توحید و اصل معاد، محصول تجزیه و تحلیل‌های تجربی با اتکا بر داده‌های مشاهده‌پذیر نیستند، بلکه ریشه در وحی دارند. ادیان ممکن است تحلیل و تبیین‌هایی در مورد تاریخ و جامعه داشته باشند، اما این تحلیل و تبیین‌ها عمدتاً بر وضعیت ارزش‌ها و هنجارهای دینی نظارت دارند و سرانجام با هدف تفهیم بهتر مسیر صحیح هدایت انسان را عرضه می‌کنند. هدف و رسالت عمده ادیان عبارت است از هدایت و تأمین سعادت بشر در دنیا و آخرت. با توجه به چنین هدف و رسالتی، عالمان دینی می‌توانند ارزش‌ها و هنجارهای دینی را با شرایط حاکم تطبیق دهند و به تبع آن در راستای بهنجارسازی وضع حاکم تئوری‌پردازی کنند.

با توجه به این‌که ادیان توحیدی اصولاً در اعتراض به وضع حاکم ظهور کرده‌اند اساساً از محافظه‌کاری روی‌گردان بوده‌اند. ادیان به دنبال اصلاح اساسی وضع حاکم از طریق هدایت بشر به یک وضع مطلوب یا آرمانی بوده‌اند. ادیان الهی عمدتاً سه هدف مهم داشته‌اند: ۱. اقامه قسط و حق و هدایت جوامع بشری به سمت عدالت؛ ۲. دعوت به حق و ایجاد رابطه سازنده بین انسان و خدا؛ ۳. پیشرفت انسان در مسیر تکامل یا قرب الهی (عمید زنجانی، بی تا: ۶۲-۶۳). مخاطب دین همه انسان‌هاست و امور دینی هم بر رابطه انسان‌ها با خداوند نظارت دارند و هم بر رابطه انسان‌ها با یکدیگر. بنابراین هنجارگرایی ویژگی ذاتی دین است و تئوری‌هایی که بر مبنای دین شکل می‌گیرند ضرورتاً ویژگی هنجاری خواهند داشت. با توجه به عدالت‌محوری ادیان الهی، هنجارهای دینی هر نوع

رابطه و تعامل انسان‌ها را، از جمله در عرصه بین‌المللی، دربر می‌گیرند. ماهیت مدرن دولت - ملت‌ها یا فقدان آن در مفاهیم دینی اندیشه و ایده دینی در مورد روابط بین‌الملل را نفی نمی‌کند. امروزه نیز بسیاری از مکاتب و تئوری‌های روابط بین‌الملل نه تنها دولت - ملت را پیش شرط ضروری تئوری روابط بین‌الملل نمی‌دانند، بلکه تئوری‌های دولت‌محور را فاقد قدرت تبیین و کارایی لازم به‌شمار می‌آورند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۱۸).

با وجود شباهت کلی در هدف و رسالت نهایی ادیان، چهارچوب‌های هنجاری ادیان تفاوت‌های آشکاری با هم دارند. همین تفاوت‌ها سبب می‌شود تا در نحوه و سطح حساسیت و دخالت ادیان در حوزه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی تفاوت ایجاد شود. یکی از تفاوت‌های درخور توجه در این زمینه تفاوت در هنجارهای دخیل در زندگی اجتماعی است. حساسیت ادیان نسبت به ساحت‌های مختلف حیات اجتماعی بشر، از جمله سیاست و اقتصاد، هم‌سان نیست. برای مثال، در حالی که تمرکز مسیحیت بر احوال و اعمال فردی است و توجه آن در قبال حیات اجتماعی بشر محدود است، در اسلام چنین توجهی پررنگ‌تر است، به نحوی که بر پایه منابع دینی تئوری‌های متعددی به‌منظور سامان‌دهی و بهنجارسازی شرایط سیاسی و اقتصادی بشر مطرح شده‌اند. در هر دو دین اسلام و مسیحیت بر اخلاقیات فردی، نظیر تقوا، صداقت، پاک‌دامنی، و نوع‌دوستی، تأکید شده است. اما اسلام، در مقایسه با مسیحیت، هنجارهای فراوانی برای حوزه‌های مناسبات سیاسی و اقتصادی افراد عرضه کرده است. به‌همین ترتیب اسلام، در مقایسه با مسیحیت، قابلیت بیش‌تری برای تئوری‌پردازی در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل دارد. اسلام حاوی مبانی و اصولی است که، در عین ثبات، به جهت‌دهی و بهنجارسازی تحولات اجتماعی عرصه‌های گوناگون در طی زمان گرایش دارد (عمید زنجانی، بی‌تا: ۴۸-۴۹).

## ۲,۲ مطالعه موردی: یک تئوری اسلامی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی

در منابع اسلامی هم در مورد شرایط تعامل دولت اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی و هم در مورد نظم ایدئال حاکم بر روابط دولت‌ها و ملت‌ها روش‌های محکمی در نظر گرفته شده است. مهم‌ترین دانشی که برای درک و تطبیق اصول و هنجارهای اسلامی با شرایط متحول روابط بین‌الملل وجود دارد فقه و در حوزه دقیق‌تر فقه سیاسی است. فقه سیاسی دانشی است که از احتکاک نص با زندگی اجتماعی - سیاسی انسان حاصل شده است. «استنادسازی دینی» روابط بین‌الملل و «مؤمنانه‌ساختن» روابط بین‌الملل در گرو بهره‌گیری از



ظرفیت‌های فقه سیاسی و فقه روابط بین‌الملل است. فقه روابط بین‌الملل قواعد و گزاره‌هایی را عرضه می‌کند که براساس آن‌ها روابط بین‌الملل به شیوه‌ای مؤمنانه تدبیر و تنظیم می‌شود (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۲۱۱-۲۱۳).

به‌منظور درک ماهیت رهنمودهای اسلام در عرصه روابط بین‌الملل لازم است ابتدا وجه آرمانی را با وجه واقعی روابط بین‌الملل، از دیدگاه اسلام، متمایز کنیم. اسلام در گام اول به ترسیم وضعیتی آرمانی در عرصه جهانی می‌پردازد و هدف نهایی خود را هدایت همه جوامع بشری به سمت تطبیق با این وضعیت ایدئال معرفی می‌کند. از این منظر، هنجارهای اسلامی محدود به گروه خاصی نیست، بلکه همه انسان‌ها را دربر می‌گیرد. در بسیاری از آیات قرآن از عبارت «قل یا ایها الناس» استفاده شده است؛ ازجمله آمده است: «قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا: بگو ای مردم، من پیامبر خدا به‌سوی همه شما هستم» (اعراف: ۱۵۸). هم‌چنین درمورد رسالت پیامبر (ص) تصریح شده است: «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین: و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم» (انبیاء: ۱۰۷). بدین ترتیب، مخاطب اصلی قرآن همه انسان‌ها در سراسر اعصارند. وضعیت آرمانی اسلام در صورتی تحقق می‌یابد که همه انسان‌ها به رهنمودها و هنجارهای اسلامی گردن بنهند و به‌تبع آن شایسته رحمت الاهی شوند.

از منظر اسلام، ایمان مبنای تنظیم روابط میان گروه‌های گوناگون انسان‌هاست. در صورتی‌که جوامع بشری بر مبنای ایمان خالص، آن‌چنان‌که در قرآن تصریح شده است، قوام یابند زمینه هرگونه تنش و نزاع میان آن‌ها از بین می‌رود. در قرآن تأکید فراوانی بر ضرورت صلح و دوستی مسلمانان مؤمن شده است:

انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون: مؤمنان برادر هم‌دیگرند، پس بین دو برادر خود صلح برقرار سازید و تقوای الاهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت الاهی شوید (حجرات: ۱۰).

این موضوع در سیره عملی پیامبر اسلام (ص) نیز بارز بوده است. پیامبر خود با علی بن ابیطالب (ع) پیمان برادری بست و بین دو قبیله دشمن در مدینه، اوس و خزرج، که تازه به اسلام گرویده بودند پیمان برادری برقرار کرد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۵۲).

در راستای تحقق یک امت واحده جهانی و به‌تبع آن برقراری صلح و آرامش آرمانی میان گروه‌های مختلف، اسلام پیروان خود را به «اصل دعوت» مشابه با سیره پیامبران خدا فراخوانده است. در خود قرآن نیز بخش مهمی از رسالت پیامبر (ص) دعوت غیر مسلمانان،

از اهل کتاب و غیر، به مسیر اسلام است که بعضی از این آیات با عباراتی نظیر «قل یا اهل کتاب» و «قل یا ایها الکافرون» آغاز شده است. با این حال، تأکید شده که دعوت باید با نیروی استدلال و تدبیر همراه باشد و عاری از اجبار و خشونت باشد: «لاکراه فی الدین قد تبین الرشد من العی: در دین هیچ اجباری نیست، (زیرا) تمایز راه درست از راه انحرافی به‌خوبی آشکار شده است» (بقره: ۲۵۶). در مباحث مربوط به جهاد نیز تأکید شده است که هیچ مسلمانی حق ندارد قبل از آن‌که کفار را به پذیرش اسلام دعوت کند، در برابر آنان به جهاد مسلحانه متوسل شود، چراکه پیش از اقدام به جهاد انجام مسالمت‌آمیز دعوت ضرورت دارد (شکوری، ۱۳۷۷: ۳۰۶-۳۰۷).

به‌اعتبار تحلیل و شواهد مذکور، در اسلام نظریه مشخصی در مورد روابط میان دولت-ملت‌ها وجود ندارد، اما مشخص شده است که شرایط ایدئال بشری، چه به‌لحاظ اعتقادی و چه به‌لحاظ مناسبات با دیگر انسان‌ها، چگونه باید باشد. این همان وجه آرمانی یا نظم مطلوب روابط بین‌الملل از دیدگاه اسلام است. اما از آن‌جاکه در اسلام فقط به ترسیم وضع آرمانی بسنده نشده و همواره شرایط عملی و واقعیت‌ها نیز در نظر گرفته شده است، بخش دیگری از رهنمودها یا هنجارهای اسلامی، که معمولاً با عبارت «یا ایها الذین آمنوا» همراه است، صرفاً مؤمنان مسلمان را مخاطب قرار می‌دهد و در مورد نحوه تعامل آن‌ها با غیر مسلمانان تکلیف تعیین کرده است. از اصول مهمی که مبانی راهنمای سیاست خارجی جوامع اسلامی با یک‌دیگر شناخته می‌شوند بدین قرارند:

۱. اصل دوستی و وحدت با ملت‌های مسلمان: چنان‌که قبلاً اشاره شد در اسلام تعامل دوستانه بین مسلمانان اهمیت فراوانی دارد و در منابع گوناگون، از جمله قرآن و سنت رسول‌الله (ص)، بر آن تأکید شده است. بر این اساس، دولت‌های اسلامی نه‌تنها موظف به برقراری تعامل دوستانه و پرهیز از تفرقه و منازعه با دیگر دولت‌های اسلامی‌اند، بلکه موظف‌اند برای حل و فصل اختلافات میان دیگر دولت‌های اسلامی نیز تلاش کنند. وحدت اسلامی مبنای اعتقادی دارد. در قرآن آیات متعددی درباره ضرورت وحدت مسلمانان ذکر شده است:

و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخوانا ... همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که دشمنان هم بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید ... (آل عمران: ۱۰۳).

۲. اصل تعامل مسالمت‌جویانه با ملت‌های غیر اسلامی: در این مورد بین پیروان ادیان توحیدی با ادیان دیگر تفاوت آشکاری نیست. به یکی از مبانی مهم تعامل با ملل توحیدی در سوره آل عمران اشاره شده است:

قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ألا نعبد الا الله و لانتشرک به شیئا و لایتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله... بگو ای اهل کتاب به‌سوی کلمه‌ای که مشترک بین ما و شماست بیایید و آن این‌که جز خدای یگانه را نپرستیم و هیچ‌چیزی را شریک او قرار ندهیم و هیچ‌کس از ما دیگری را به‌جای خداوند به‌خدایی نگیرد... (آل عمران: ۶۴).

در نگرش قرآنی، همه پیروان ادیان الهی یک امت‌اند، زیرا اصل رسالت را پذیرفته‌اند و به یک مبدأ و معاد اعتقاد دارند. با توجه به این وجوه مشترک، قرآن اهل کتاب را به تعامل مسالمت‌آمیز و عادلانه دعوت کرده است. به این معنا که نه مسلمانان و نه پیروان سایر ادیان توحیدی حق اعمال سلطه بر دیگران را ندارند. در صدر اسلام نیز چنین باوری حاکم بود؛ برای نمونه پس از رفتار غارت‌گرانه مأموران اموی در قلمرو حکومت امام علی (ع) با زنان علی (ع)، در مقام خلیفه مسلمانان، اعلام کرد که قبح چنین رفتاری چه در برابر زن مسلمان و چه زن یهودی یکسان است. در مورد گروه‌های غیر اهل کتاب نیز، که در قرآن معمولاً از آن‌ها به کافران و مشرکان یاد می‌شود، تا زمانی که طرف مقابل قصد دشمنی و سلطه‌گری نداشته باشد اصل بر روابط مسالمت‌آمیز و عادلانه است. در این باره در قرآن ذکر شده است:

لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تیروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین: خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که به سبب دین با شما پیکار نکردند و شما را از خانه و وطنتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند، زیرا خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد (ممتحنه: ۸).

همین‌طور، اگر این گروه خواهان پناهندگی یا حمایت امنیتی از دولت‌های اسلامی باشند و یا حتی اگر به برقراری روابط فرهنگی با مسلمانان تمایل داشته باشند، پذیرش و برقراری مناسبات مسالمت‌آمیز با آنان وظیفه‌ای اسلامی به‌شمار می‌رود (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۵۳-۵۴). این موارد نشان می‌دهد از منظر اسلام سیاست خارجی دولت‌های اسلامی در قبال دولت‌های غیر اسلامی باید بر اصل صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و عادلانه بنا شود.

۳. اصل نفی ستم و ذلت در برابر سلطه‌گران: مطابق منطق قرآن ظلم و تحقیر سزاوار هیچ انسانی نیست. حتی انسان از ظلم و تحقیر خودش نیز منع شده است. از این رو، یک

دولت اسلامی نه تنها نباید ظلم و تحقیر را بر دیگران روا دارد، بلکه باید از ظلم و تحقیر دیگران در قبال خویش دوری جوید. در بیان اهمیت و ضرورت نفی سبیل (به مفهوم سلطه توأم با تحقیر) کفار بر مسلمانان در قرآن معمولاً به عبارت «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (نساء: ۱۴۱) اشاره می‌شود. اما این بدان مفهوم نیست که راه برای سبیل مسلمانان علیه دیگران باز باشد. نفی ستم بر دیگران در اسلام مبانی فقهی گوناگونی دارد؛ از جمله در قرآن ذکر شده است:

... و ان كثيرا من الخلقاء لبيغي بعضهم على بعض الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و قليل ما هم ... و بسیاری از شرکا هستند که به یکدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان دارند و عمل صالح به جا می‌آورند که این‌ها بسیار کم‌اند ... (صاف: ۲۴).

مفهوم نفی سبیل در منطق قرآن شکل دوسویه دارد. یکی از نکاتی که در تأیید این موضوع اهمیت دارد کرامت انسان است که در اسلام بر آن تأکید شده است. بر این مبنا، هیچ انسانی حق ندارد به انسان دیگر ظلم کند (افتخاری، ۱۳۹۰: ۹۶-۹۷). در عین حال، در اسلام هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با دولت‌هایی که علیه اسلام و مسلمین فعالیت می‌کنند منع شده است. در آیات قرآن به ضرورت مقاومت مسلمانان در برابر ظلم و استکبار اشاره شده و چنین مقاومتی در قاموس اسلامی مصداق جهاد است:

و ان نکتوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم یتنهون: و اگر سوگندهای خود را بعد از پیمان‌شان شکستند و در دین شما طعنه زدند، پس با پیشوایان کفر کارزار کنید که ایشان پای‌بند به سوگندی نیستند، شاید به وسیله این عمل دست بردارند (توبه: ۱۲).

این آیه به پیروان اسلام امر می‌کند که با رهبران و سران ظلم و سلطه بجنگند؛ نه به این علت که آن‌ها ایمان ندارند، بلکه برای این که آن‌ها به پیمان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز پای‌بند نیستند. در دین اسلام نه از انزوا حمایت می‌شود و نه از رابطه‌ای که در آن یک طرف به ستم، سلطه، و تحقیر دیگری گرایش داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۵۵-۵۶).

**۴. اصل وفای به عهد:** اسلام پیروان خود را به سیاست انزوا در برابر غیر مسلمانان دعوت نکرده است. از این رو، دولت‌های اسلامی ممکن است بنابه مصالح و مقتضیاتشان نیازمند ورود به انواع تعاملات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و امنیتی با دولت‌های غیر اسلامی شوند که به تبع آن ضرورت انعقاد موافقت‌نامه‌ها یا قراردادهای با دولت‌های غیر اسلامی به میان می‌آید. اسلام قید و بندهایی را برای ورود پیروان خود به چنین تعاملاتی

در نظر گرفته است. همکاری دولت‌های اسلامی با دولت‌ها یا سازمان‌های غیر اسلامی در قالب انعقاد توافق‌نامه‌ها و قراردادهای عضویت در سازمان‌ها مشروط به آن است که عادلانه باشند و برخلاف اصول ارزشی اسلام نباشند، اما در صورتی که چنین مغایرتی نباشد اصل وفای به عهد به مثابه ارزش اسلامی بر مناسبات بین‌المللی دولت‌های اسلامی حاکم می‌شود. بر این اساس است که در آیه اول سوره مائده عبارت «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» و در آیه ۳۴ سوره اسراء، در مورد ضرورت عمل به معاهدات، عبارت «و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤولاً» آمده است. اصل وفای به عهد ضمن این‌که ویژگی اخلاقی تئوری اسلامی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی را نشان می‌دهد بیان‌گر نوعی انتقاد از پیمان‌شکنی‌های رایج در روابط بین‌الملل معاصر است (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۲۲۲-۲۲۳). اصل وفای به عهد در اسلام بیان‌گر این موضوع است که اسلام خواهان شفافیت و صداقت در روابط بین‌الملل است. دولتی که شرایط یک معاهده را مغایر با اهداف خود می‌داند از همان ابتدا باید تکلیف خود را با امتناع از پذیرش معاهده یا تلاش برای اصلاح و سپس پذیرش معاهده روشن کند. هم‌چنین در صورتی که معاهده پذیرفته شد خودداری یک‌جانبه از عمل به آن توجیه‌پذیر نیست.

موارد مذکور نمونه‌هایی از اصول هنجاری برآمده از منابع فقهی است که بیان‌گر نگاه اسلام به روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است. البته ممکن است برخی فقها یا محققان تعبیری از اصول اسلامی حاکم بر روابط بین‌الملل عرضه کنند که تاحدی با مجموعه فوق تفاوت داشته باشد، اما آنچه اهمیت دارد این‌که تئوری اسلامی روابط بین‌الملل در هر صورت جهت‌گیری هنجاری دارد و به دنبال مؤمنانه‌ساختن روابط بین‌الملل و حاکم‌ساختن اخلاق بر آن است. چنان‌که در نمونه مذکور مشاهده می‌شود، تئوری اسلامی روابط بین‌الملل در پی تحلیل و تبیین چیستی و چرایی پدیده‌هایی چون جنگ، رقابت، بحران، و همکاری در روابط بین‌الملل با استفاده از شواهد و داده‌های موجود نیست. تئوری اسلامی روابط بین‌الملل از درون یک نظام معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی دینی برخاسته و خواهان حاکمیت ارزش‌های دینی بر همه عرصه‌های حیات اجتماعی انسان، از جمله روابط بین‌الملل، است. اسلام که سعادت دنیوی و رستگاری اخروی انسان را آرمان اساسی خود می‌داند، حتی در مناسبات بین‌الملل اسلامی با غیر اسلامی نیز خواهان حاکمیت هنجارهایی چون عدالت، احترام متقابل، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، و صداقت است. تئوری اسلامی روابط بین‌الملل، در عین حال، به بسیاری از سؤال‌های اساسی رایج در سیاست روابط بین‌الملل،

از جمله چرایی وقوع جنگ و چرایی برقراری صلح و امنیت بین‌الملل، با چهارچوب‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی ویژه خود پاسخ می‌دهد. چنان‌که از این گزاره‌های تئوری اسلامی برمی‌آید، ایمان به خدا و عمل در چهارچوب فرمان‌های الهی مبنای صلح، امنیت، عدالت، و وحدت در روابط بین‌الملل است و باور و عمل مغایر با آن می‌تواند منشأ مشکلات گوناگون، مانند اختلاف، نزاع، بی‌عدالتی، و فساد، باشد.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله استدلال شد که روابط بین‌الملل کنونی، به‌رغم ویژگی‌های اساساً مدرنی که در عرصه‌های عملی و نظری دارد، به انحای مختلف تحت تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم رهنمودها و آموزه‌های دینی است. بنابراین، تصور سکولاریسم مطلق در روابط بین‌الملل مدرن پایه و اساس موثق و مطمئنی ندارد، چراکه دین با توجه به داشتن نقش‌های چندگانه در زندگی بشر، یعنی جهان‌بینی، هویت‌بخشی، مشروعیت‌بخشی، و نهادسازی، در ساحت‌های گوناگون حیات اجتماعی انسان‌ها، از جمله روابط بین‌الملل، حضور و تأثیر دارد. مبانی روابط بین‌الملل مدرن به انحای مختلف تحت تأثیر هنجارهای دینی است. قرارداد صلح و ستفالیای در مقام مبنای ظهور واحد دولت-ملت، که امروزه به‌مثابه اساس سکولاریسم در روابط بین‌الملل شناخته می‌شود، تاحدی تحت تأثیر هنجارهای مسیحیت است. از سوی دیگر، ظهور نظام سرمایه‌داری، به‌مثابه بنیان اقتصادی روابط بین‌الملل مدرن، با تفسیر نوینی از مبانی مسیحیت همراه بود و اصولاً این دین بود که به ظهور و قوام سرمایه‌داری مشروعیت بخشید و بعدها در تعدیل آن مؤثر واقع شد. هم‌چنین امروزه مفاهیمی چون حقوق بشر و حقوق بین‌المللی بشردوستانه، که مبانی اخلاقی روابط بین‌الملل مدرن به‌شمار می‌روند، ریشه عمیقی در هنجارهای دینی دارند. این نکات نشان می‌دهد که هنجارهای دینی و هنجارهای روابط بین‌الملل مدرن بسترهای ضرورتاً جدایی از هم‌دیگر ندارند. در این چهارچوب، استفاده از هنجارهای دینی برای ایجاد تغییر در روابط بین‌الملل ممکن است.

به‌همین ترتیب استدلال شد که تصور فقدان قابلیت دین در تبیین تئوری روابط بین‌الملل و قوام آن ریشه در نگاه خاص تقلیل‌گرایانه به تئوری و به‌طور خاص تئوری روابط بین‌الملل دارد. بسیاری از متفکرانی که امکان طرح تئوری دینی روابط بین‌الملل را رد می‌کنند، اصولاً تئوری را به چهارچوب تجربی، تبیینی، و پوزیتیویستی آن تقلیل می‌دهند.

این درحالی است که تئوری می‌تواند مفهومی فراتر از تبیین‌های تجربی داشته باشد و تحلیل‌های هنجارگرایانه را نیز دربر گیرد. معیاری جهان‌شمول نیست که براساس آن از برتری تئوری‌های تجربی بر تئوری‌های غیر تجربی دفاع کنیم، چراکه هر تئوری ممکن است به نحوی به بخشی از سؤال‌ها و دغدغه‌های پیش روی انسان پاسخ دهد. وانگهی، تئوری‌های تجربی ممکن است آثار و پیامدهای مخربی برای اندیشه و حیات بشر به دنبال داشته باشند. برای مثال، درمورد ریشه زندگی انسان بر زمین دو تئوری مشهور است؛ یکی «تئوری خلقت» که مبنای دینی دارد و دیگری «تئوری تکامل» که مبنای تجربی و علمی دارد. درحالی‌که براساس تئوری خلقت، انسان مخلوق خداوند است و خلقت خداوند با نظمی عادلانه صورت گرفته است. چارلز داروین (Ch. Darwin)، بانی تئوری تکامل، و دانشمندان مدافع نظریه وی پیدایش موجودات، مانند انسان، را محصول انتخاب طبیعی و بقای اصلح در فرایند تکامل انواع می‌دانند (Scott, 2009). همین تئوری مبنایی برای طرح تفسیرها و تئوری‌های نژادپرستانه‌ای درمورد انسان شد و در عرصه سیاست منازعات خونینی را بر جای گذاشته است (Shipman, 1994). براین اساس، می‌توان از دین به مثابه بستری برای طرح تئوری‌های هنجارگرا و اخلاق‌گرا در عرصه علوم اجتماعی، به‌ویژه روابط بین‌الملل، بهره برد. با توجه به نابرابری‌ها و منازعات درپیش گرفته‌شده در روابط بین‌الملل مدرن به نظر می‌رسد نقش‌آفرینی دین در این عرصه می‌تواند راه‌گشا باشد.

ضمن اشاره به قابلیت‌های گوناگون ادیان و مذاهب در طرح تئوری‌های اجتماعی، از اسلام به‌منزله دینی یاد شد که ظرفیت‌ها و قابلیت‌های بیش‌تری در پاسخ‌گویی به مسائل و مشکلات اجتماعی جهان مدرن دارد. در این چهارچوب، برخی هنجارهای مهم دین اسلام، که قابلیت کاربرد در عرصه روابط بین‌الملل را دارند، در قالب یک تئوری دینی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی عرضه شد. از این منظر، هیچ دولتی به اعمال قدرت ظالمانه علیه دیگران مجاز نیست. براساس شریعت اسلام، دولت‌های اسلامی درعین حال که موظف‌اند استقلال ملل دیگر را به‌رسمیت بشناسند، می‌توانند در چهارچوب نیازها و مقتضیاتشان با آن‌ها تعامل مسالمت‌آمیز داشته باشند؛ هم‌چنین مجاز به پذیرش یا بی‌اعتنایی در برابر ظلم و تحقیر نیستند، چراکه چنین رفتاری برخلاف ارزش‌های بنیادین اسلامی است. نکته نهایی این‌که فرض خروج ضروری دین از ساحت زندگی اجتماعی مدرن بنیان مستحکمی ندارد؛ زیرا نخست این‌که دین در لایه‌های زندگی اجتماعی انسان‌ها حضور دارد و دوم دین تعارض ذاتی و ضروری با مدرنیته ندارد و سوم مدرنیته برای جبران آسیب‌های

پیش روی خویش، از جمله تنزل نقش اخلاق و توزیع نابرابر قدرت، به استفاده از ظرفیت‌های دین نیازمند است. امروزه حتی از ضرورت ورود ارزش‌های دینی به عرصه حکمرانی جهانی بحث می‌شود. معنادهی به زندگی از طریق ایمان و تعهد دین، تعمیق فرهنگ مدارا و احترام، و برقراری وحدت و یک‌پارچگی از پیامدهای مطلوبی است که با ورود دین به عرصه جهانی شدن تحقق آن‌ها امکان‌پذیر است (Falk, 2001: 30-31). آنچه امروزه از آن با عنوان «احیای جهانی دین» یاد می‌شود، در واقع واکنشی است به بحران معنا و اخلاق که در لایه‌های گوناگون عملی و نظری زندگی اجتماعی مدرن پدیدار شده است. از این رو این انتظار می‌رود که به تبع رشد فرایند دین‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل نقش و نفوذ دین در تئوری روابط بین‌الملل نیز به تدریج بیش‌تر شود.

## منابع

قرآن کریم.

افتخاری، اصغر (۱۳۹۰). «درک روابط بین‌الملل: رویکردی قرآنی»، دین و روابط بین‌الملل، به تدوین محمود واعظی، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.

بوزان، بری (۱۳۸۸). *از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

تفضلی، فریدون (۱۳۸۵). *تاریخ عقاید اقتصادی، از افلاطون تا دوره معاصر*، تهران: نشر نی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). «اصول روابط بین‌الملل در نظام اسلامی»، دین و روابط بین‌الملل، به تدوین محمود واعظی، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.

دادگر کرمانجی، یدالله (۱۳۷۸). *نگرشی بر اقتصاد اسلامی: معرفت‌ها، ارزش‌ها و روش‌ها*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹). «چگونگی و چستی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، س ۵، ش ۲.

شکوری، ابوالفضل (۱۳۷۷). *فقه سیاسی اسلام*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

طیب، علیرضا (مترجم و گردآورنده) (۱۳۸۹). *نواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی*، تدوین اندرو لیکیتز، تهران: مؤسسه چاپ و انتشار وزارت امور خارجه.

عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۶). *وطن و سرزمین و آثار حقوقی آن از دیدگاه فقه اسلامی*، جغرافیای سیاسی اسلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.



عمید زنجانی، عباسعلی (بی تا). *مبانی اندیشه سیاسی اسلام*، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه.  
عمید زنجانی، عباسعلی و محمد مهدی توکلی (۱۳۸۶). «حقوق بشر اسلامی و کرامت ذاتی انسان در اسلام»،  
مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، ش ۴.  
میراحمدی، منصور (۱۳۹۰). «درآمدی بر نظریه انتقادی روابط بین الملل در اسلام»، *دین و روابط بین الملل*،  
به تدوین محمود واعظی، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، پژوهشکده  
تحقیقات راهبردی.  
وبر، ماکس (۱۳۷۱). *اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران: سمت.

- Falk, Richard (2001). *Religion and Humane Global Governance*, New York: Palgrave.
- Fox, Jonathan & Shmuel Sandler (2004). *Bringing Religion in to International Relations*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Gillespie, M. A. (2008). *The Theological Origins of Modernity*, Chicago: University of Chicago.
- Gilpin, Robert (1987). *The Political Economy of International Relations*, with the Assistance of Jean M. Gilpin, Princeton, NJ: Princeton University.
- Gross, Leo (1984). "The Peace of Westphalia 1648-1984", *The American Journal of International Law*, Vol. 42, No. 1.
- Philpott, Daniel (2000). "The Religious Roots of Modern International Relations", *World Politics*, Vol. 52, No. 2.
- Scott, E. C. (2009). *Evolution vs. Creationism: An Introduction*, Berkeley: University of California.
- Shipman, Pat (1994). *Evolution of Racism: The Human Differences and the Use and Abuse of Science*, Cambridge: MA: Harvard University.
- Sombart, Werner (2001). *The Jews and Modern Capitalism*, Trans. Mortimer Epstein, Kitchener: Batoche Books. Available: <http://socserv.mcmaster.ca/econ/ugcm/3113/sombart/jews.pdf>
- Sutch, Peter (2001). *Ethics, Justice and International Relations: Constructing an International Community*, London & New York: Routledge.
- Waltz, K. N. (1979). *Theory of International Politics*, New York: Random House.

### Another Refrences

- Scruton, Roger (1995). *A Short History of Modern Philosophy: From Descartes to Wittgenstein*, London & New York: Routledge.

